بازتاب آراء و عقاید اسلامی در برخی متون ادب فارسی

نویسنده: دکتر فاطمه حیدری

به نام خدا

بازتابِ آراء و عقاید اسلامی
در برخی متون ادب فارسی

نویسنده:
دکتر فاطمه حیدری

سرشناسه	:	حیدری، فاطمه، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور	:	بازتاب آراءو عقاید اسلامی‌در برخی متون ادب فارسی/ مولف‌فاطمه‌حیدری.
مشخصات نشر	:	تهران: انتشارات زوار، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۲۱۲ ص.
شابک	:	978-964-401-596-0:
وضعیت‌فهرست‌نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص.۲۰۳-۲۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	:	اسلام -- عقاید
موضوع	:	Islam -- Doctrines
موضوع	:	اهل سنت -- فرقه‌ها
موضوع	:	Sunnites -- Sects
موضوع	:	شیعه -- فرقه‌ها
موضوع	:	Shi'ah -- Sects
رده بندی کنگره	:	۲۳۶BP
رده بندی دیویی	:	۵/۲۹۷
شماره‌کتابشناسی‌ملی	:	۸۴۸۵۸۵۹

انتشارات زوّار

بازتاب آراء و عقاید اسلامی در برخی متون ادب فارسی

نویسنده: دکتر فاطمه حیدری

صفحه‌آرایی: مریم جهانتاب

ناظر چاپ: فرناز کریمی

نوبت چاپ: اول- تابستان ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۱۰ نسخه

چاپ و صحافی: موژان

شابک: ۰-۵۹۶-۴۰۱-۹۶۴-۹۷۸

تهران؛ خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهیدنظری؛ پلاک ۲۷۸

تلفن: ۶۶۴۶۲۵۰۳-۶۶۴۸۳۴۲۳ نمابر: ۶۶۴۸۳۴۲۴

قیمت: ۶۸۰۰۰ تومان

ز رنج تـــــــو نرَستم تا برُستم من

چـه چیزی تو که نه رُستی و نه رَستی

ناصرخسرو

فهرست مطالب

مقدمه **۹**

فصل اول: برخی تعاریف **۱۳**

دین ۱۵

ملّت ۱۶

فرق دین، ملّت و مذهب ۱۷

نحله ۱۷

مذهب ۱۷

فرقه ۱۸

علل و عوامل پیدایش تفرّقات و تفرّعات در اسلام ۱۹

فصل دوم: برخی فرق اهل تسنّن **۲۳**

قدریّه ۲۵

جهمیّه ۲۷

مشبّهه ۳۶

مرجئه ۴۱

معتزله ۴۸

اهل حدیث ۶۴

اشاعره ۸۶

ماتریدیه ۱۰۹

کرّامیّه ۱۳۸

خوارج ۱۴۳

فصل سوم: برخی فرق اهل تشیّع **۱۴۹**

روافض ۱۵۱

زیدیّه ۱۵۴

اسماعیلیه ۱۵۸

شیعهٔ اثنی عشری ۱۷۳

فهرست منابع **۲۰۳**

مقدّمه

بی گمان یکی از قدیمی‌ترین و پرشورترین مباحث بشر از آغاز خلقت تاکنون، مسألهٔ هستی و چیستی خالق بوده است. پیشینهٔ اعتقاد به وجود حقیقتی مقدّس و تعبیر آن به «خدا»، به قدمت وجود بشر در جهان هستی است. انسان به میزان ظرفیت و قابلیّت ادراکش، تصوّرات گوناگونی از حقیقت مطلق داشته‌است؛ گاه این حقیقت مطلق به شکل خدایان اساطیری و ارباب انواع، گاه در قالب «واحد» و «احد» فلاسفه و متکلّمان و گاهی هم در صورتِ بی‌صورت و محبوب بی مثال و لایزالِ عارفان جلوه می‌کرده‌است و هر یک صفاتی را به او نسبت می‌داده یا از او سلبمی‌کرده‌اند. گاهی سراسر سطوت قهّاری و گاه لطف بی‌دریغش رخ می‌نموده گاه هم دست‌یافتنی و کوچک، چونان بشر تصوّر می‌شده است. همگی این تعابیر و حتّی انکار آن پیدای ناپیدا دلالت بر آن داشته که هیچ‌گاه تاریخ اندیشهٔ بشر از وجود خداوند خالی نبوده است، چنان که مولوی گفته است، هر کسی از ظنّ خویش به او پرداخته است:

همچنانک هر کسی در معرفت — می‌کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح — باحثی مر گفت او را کرده جرح
وآن دگر در هر دو طعنه می‌زند — وآن دگر از زرق جانی می‌کند
هر یک از ره این نشانها زان دهند — تا گمان آید که ایشان زان ده‌اند
این حقیقت‌دان نه حق‌اند این‌همه — نه به کلی گمرهانند این رمه
زانک بی حق باطلی ناید پدید — قلب را ابله به بوی زر خرید

تعابیر، تفاسیر، آرا و اعتقادات دربارهٔ خداوند، صفات و مخلوقات او در متون ادب فارسی، نشان‌دهندهٔ تأثیرپذیری فرهنگ فارسی از فرهنگ دینی است. با مطالعهٔ آثار ادبی به درک جهان‌بینی صاحب اثر نائل می‌شویم. اگر بخواهیم متن ادبی را از عقاید نگارندهٔ آن جدا کنیم، گویی خواسته‌ایم جسم

را از روح تفکیک کنیم. بررسی همه‌جانبهٔ متون ادبی نشان‌می‌دهد ادبیات با دین، عرفان، کلام، فلسفه و سایر علوم ارتباط عمیق و ظریفی داشته است. این متون، مخاطبان را با بینش‌های متفاوتی نسبت به پدیده‌های جهان هستی رو به رو می‌کنند. جهان‌بینی خالق اثر ادبی به شدّت متأثّر از عصری است که در آن می‌زیسته است، بنابر این واژه‌ها و جملات وی، تهی از معنا و خاصیّت به کار نرفته‌اند. روابط میان واژه‌ها و جملات ادیب، از تاریخ فرهنگی پیچیده، طولانی و مرتبط با اجتماع، سیاست و فرهنگ دوره‌ای که متن ادبی در آن خلق شده، خبر می‌دهد. در ابیات:

آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعهٔ کار به‌نام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بنه — چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

وجود تنوّع آرا و بازتاب تفکّر غالب و حاکم عصر حافظ آشکار است؛ به سخن دیگر، متن ادبی به منشور کثیرالوجوهی می‌ماند که انوار گوناگون را در خود تجزیه می‌کند، به آب دریاچه‌ای می‌ماند که بر اثر پرتاب سنگ، با ایجاد دایره‌های متّحدالمرکز شعاع‌های خود را به بیرون از مرکز گسترش می‌دهد. یکی از لوازم فهم درست شعر یا نثر آگاهی از جهان‌بینی شاعر و نویسنده است؛ وگرنه چه بسا معنا و تفسیر شعر و نثر چیزی شود که خود شاعر و نویسنده، آن را اراده نکرده باشد؛ هنوز بر سر این که معنای بیتی یا شعری را تنها و جدا افتاده از زمینهٔ خلق آن باید تفسیر و تبیین کرد یا خیر؟ بحث هست، ولی آیا اگر به شیوهٔ نخست فهم کنیم، آن را از معنای دینی یا مذهبی تهی نساخته‌ایم؟ آن گاه که به بررسی شعر و نثر ادبی فارسی می‌پردازیم، به فرهنگ یا خرده فرهنگ مشخّص و معیّنی می‌نگریم کهجهان‌بینی شاعر و نویسندهٔ آن را تحت تأثیر قرار داده‌است؛ برای مثال فرّخی سیستانی در آغاز شاعری در خدمت دهقانی از دهاقین سیستان بود و چون دبه و زنبیل درافزود، به منظور برگ و نوایی افزونتر به چغانیان و سپس به خدمت سلطان محمود غزنوی روی آورد و سرودن را ادامه داد، آیا بدون فهم باورهای رایج و غیر رایج و تأثیر محیط و عقیدهٔ غالب عصر که به پیروان سایر باورها مجال قدرت گرفتن داده نمی‌شد، اشعار[1] او را می‌توان دریافت؟ همان گونه که زبان، سبک و ویژگی‌های بلاغی کتاب مقدس را می‌توان در آثار پیش از عهد جدید حتی در آثار داستانی فارسی مانند «ملکوت» بهرام صادقی و «یکلیا و تنهایی او» اثر تقی مدرسی مشاهده کرد، دربارهٔ قرآن مجید نیز وضع بر همین منوال است. تأثیر قاطع قرآن و آموزه‌های دینی و مذهبی بر ادبیات کهن و نو روشن است. پیوند سخنان خداوند و بزرگان دین با ادبیات فارسی قابل انکار نیست؛ چنان که نظامی شاعر قرن ششم در این باره گفته است:

پیش و پسی بست صف کبریا — پس شعرا آمد و پیش انبیا

---

۱ ملک ری از قرمطیان بستدی — میل تو اکنون به منا و صفاست
آن چه به ری کردی هرگز که کرد — یا به تمنّا که توانست خواست
(فرخی سیستانی، ۱۳۹۲: ۲۰)

هنگامی که شاعر و نویسنده‌ای به اشکال گوناگون هنری یا صرفاً آموزشی به موضوعات مربوط به دین می‌پردازد، کنشی دینی انجام‌می‌دهد. در آثاری چون «کشف‌الاسرار و عدّةالابرار» میبدی، آثار منظوم و منثور ناصرخسرو، مؤلّفان از متون به عنوان جایگاه اصلّی چالش‌ها، مباحث، نفی اعتقادات غیر و اثبات باورهای خویش بهره می‌گیرند، به گونه‌ای که حذف بخشی از نوشته‌های ایشان، به ارتباط مخاطب با مؤلّف آسیب می‌زندو شاعری چون «مولوی بلخی» که سبک بیان کتاب خویش را از قرآن اقتباس‌کرده، مضاف بر سبک، بسیاری از تجربه‌های عرفانی متأثر از تجربه‌های دینی را به نمایش می‌گذارد. اصولاً جوهرهٔ دین و کتاب دین پر رمز و راز است و غالب ادبا را به دنبال خود می‌کشاند و خالقان آثار ادبی را که سویهٔ باطنی و تأویل‌گرا دارند، تحت تأثیرَ قرار می دهد و گاهآفرینندهٔ اثر را برمی‌انگیزد که از تعالیم خود به منزلهٔ ابزاری برای نجات اخروی خویش و دیگران بهره جسته، آن را وسیله‌ای برای ورود به بهشت و رهایی از دوزخ قرار دهد. حتّی با دیدگاهی دیگر، می‌توان گفت ادبایی نیز که آثارشان بهنوعیدین-گریزانهیادین‌ستیزانهاست، بههرحالواکنشیدرمقابلدینداشته‌اند.

ادبیّات خواه ابزاری برای انعکاس زیبایی‌ها و زشتی‌ها باشد و به رخ دادهای پیرامون جهان ادیب اختصاص یابد و خواه ابزاری برای کسب فضایل اخلاقی و ترک رذایل باشد، تحت تأثیر محیط خواهد بود. ادبیّات، قلمرو ظهور و حضور ایدئولوژی‌های آفرینشگران آن است و واقعیّات اجتماعی را بازتاب داده بازآفرینی می‌کند. ایدئولوژی حاکم بر عصر و جامعهٔ خالق اثر ادبی در نوشته‌های وی بازتاب می‌یابد و انگاره‌ها و داوری‌های او هم موقعیّت، جهت‌گیری و کنش‌های اجتماعی او و هم جامعه‌اش را آشکار می‌سازد و بایدها و نبایدهایی را که خودآگاه یا ناخودآگاه، به حق یا ناحق بر بافت جامعه تحمیل شده فاش می‌کند.

وجود اصطلاحات دینی، نام فرقه‌های گوناگونی چون اشاعره، معتزله، شیعهٔ امامیّه، شیعهٔ اسماعیلیه در متون ادبی موجبات بحث دربارهٔ عقاید و تأثیرپذیری آنان را از عقاید پیرامونشان فراهم می‌کند. تشابه و تفاوت آرای شعرا و نویسندگان، آشنایی با عقایدشان را ایجاب می‌کند. در این پژوهش که به قصد تبیین اندیشه‌ها و گرایش‌های اعتقادی برخی از ادبا صورت گرفته، بر تأثیرپذیری آنان از نظام عقیدتی عصر و محیط هر یک پرداخته شده‌است؛ به همین منظورپیش از ورود به نمونه‌های تأثیرپذیری، به اصول عقیدهٔ متکلّمانی که نخست به اظهار آن‌ها پرداخته‌اند، اشاره می‌شود و پس از آن یا در اثنای بحث، برخی نمونه-های شعر و نثر شعرا و نویسندگان متأثّر از آن باورها ذکر می‌گردد. امید است که گامی کوچک در شناخت مهم‌ترین فِرَق و مذاهب کلامی و تأثیر آن‌ها بر برخی متون ادب فارسی به شمار آید.

فاطمه حیدری
شهریار ۱۴۰۰
دانشیار زبان و ادبیات فارسی واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج ایران

فصل اوّل

برخے تعاریف

دین:

از نگاه مسلمانان دین عبارت از مجموعه قواعد و اصولی است که آدمی را به پروردگار نزدیک می‌کند. دین اسلام به سبب آن که اساس توحید است، دین حنیف خوانده شده است.حنیف از ریشه حَنَفَ به معنای گرایش از گمراهی به راه راست است و در مقابل آن، جَنَف به معنای گرایش از راه راست به گمراهی است: «الحنف هو میل عن الضلال إلی الاستقامة والجنف میل عن الاستقامة إلی الضلال» (راغب اصفهانی،۱۴۱۲: ۱/ ۲۶۰). در این باره مفسّر اهل حدیث در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ۱۳۵، سوره ۲: البقرة: «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» گوید: «دین ابراهیم گزینید، و پس‌روی او کنید که وی حنیف است، یعنی پاک‌دین و موحد، ما را یکتا گوی یکتا دان. گفته‌اند که حنیف نامی است موحّد را و حاجی را و ختنه‌کرده را و قبله‌دار را...و هر چند که پیغامبران پیش از ابراهیم بر دین اسلام بودند و بر راست‌راهی، امّا ابراهیم را علی‌الخصوص باین نام حنیف منسوب کردند که امام و مقتدا و پیشوای خلق در دین جز وی نبود و جهانیان را جز باتّباع وی نفرمودند، چنانک جای دیگر گفت: فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (میبدی،۱۳۸۲: ۱/ ۳۷۵).

دین به معنای مذهب نیز به کار رفته است و شاعران علاوه بر فخر به دانستن آن، آن را در مفهوم کلّی دین و مذهب به کار برده‌اند، چنان که گوید:

سر علم‌ها علم دین است کان　　مثل میوهٔ باغ پیغمبری است

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۱۰)

ابوالقاسم عبدالله فرد متخلص به حالت (۱۲۹۳ – ۳آبان ۱۳۷۲) نیز دین را در شعر «سیمای دین» در مفهوم کلّی به کار برده است:

بـرتـر از دارایـی اسکـنـدری اسـت　　جـاه دارایـی کـه شـد دارای دیـن
ای خوش آن کـو را دل و جان روشن است　　از فـروغ شـمـع بـزم آرای دیـن

(حالت، ۱۳۶۴: ۱۲۰)

در کتاب «تاریخ بیهقی»، در ذکر بردار کردن امیر حسنک وزیر، هنگامی که از عبدالله زبیر سخن به میان می‌آید، مفهوم کلّی دین منظور نظر «ابوالفضل بیهقی» نویسندهٔ کتاب است؛ وقتی که عبدالله زبیر، یارای مقاومت در برابر حجاج یوسف - فرستادهٔ عبد الملک مروان - و لشکریان وی را در خود نمی‌بیند، برای پرهیز از ویرانی بیشتر کعبه، شهر مکّه و قتل عام مردم، از حجاج بن یوسف، شبی را مهلت می‌خواهد تا دربارهٔ پیشنهاد او مبنی بر تسلیم‌شدن بیندیشد:

«آن شب با قوم خویش که مانده بودند رای زد، بیشتر اشارت آن کردند که بیرون باید رفت تا فتنه بنشیند و المی به تو نرسد. وی نزدیک مادر آمد- اسماء و دختر ابوبکر صدّیق رضی اللّه عنه- و همه حال‌ها با وی بگفت. اسماء زمانی اندیشید، پس گفت: ای فرزند! این خروج که تو بر بنی امیّه کردی دین را بود یا دنیا را؟ گفت: بخدای که از بهر دین را بود، و دلیل آن که نگرفتم یک درم از دنیا و این تو را معلوم است. گفت: پس صبر کن بر مرگ و کشتن و مُثله کردن چنان‌که برادرت مصعب کرد، که پدرت زبیر بن عوام بوده است و جدّت از سوی من ابوبکر صدّیق- رضی اللّه عنه- و نگاه کن که حسین بن علی - رضی اللّه عنهما- چه کرد؟ او کریم بود و بر حکم پسر زیاد- عبیداللّه- تن در نداد. گفت: ای مادر! من هم برینم که تو می‌گویی امّا رای و دل تو خواستم که بدانم درین کار، اکنون بدانستم و مرگ یا شهادت پیش من خوش گشت، امّا می‌اندیشم که چون کشته شوم مثله کنند. مادرش گفت: چون گوسپند را بکشند از مثله کردن و پوست باز کردن دردش نیاید» (بیهقی، ۱۳۷۴: ۸-۲۳۷).

ابوبکرْ عبداللّه بن محمّد بن شاهوار بن انوشیروان رازی(۶۵۴-۵۷۳)، مشهور به نجم‌الدّین دایه یا نجم رازی، از چهره‌های تأثیرگذار در تاریخ تصوّف و مؤلّف «مرصادالعباد» نیز دین را در مفهوم کلّی به کار برده است: «درین راه مزلّات و آفات و شبهات بسیارست و عقبات گود بی‌شمار تا فلاسفه به تنهاروی در چندین ورطهٔ هایل شبهات افتادند و دین و ایمان به باد دادند و هم‌چنین دهری و طبایعی و براهمه و اهل تشبیه و معطّله و اباحتیّه و اهل هوا و بِدَع جمله آنند که بی شیخی و مقتدایی در سلوک این راه شروع کردند، عقبات و مزلّات قطع نتوانستند کرد، هر یک در وادی آفتی و شبهتی دیگر از راه بیفتادند و هلاک گشتند» (نجم رازی، ۱۳۸۷: ۲۲۹)

ملّت:

ملّت یا ملّة، دین، کیش، شریعت، آیین و مذهب. جمع آن ملل است (دهخدا، ذیل واژهٔ ملّت). در قرآن آمده: قُلْ صَدَقَ الله فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (سورهٔ ۳: آل عمران، آیهٔ ۹۵)

اشتقاق ملّت از امللت الکتاب است و ملّت و دین دو نامّاند آن شرع را که خدای عزّوجل نهاد میان بندگان بر زبان انبیا» (میبدی،۱۳۸۲: ۳۳۸/۱).

ملّت در اصل، نام شریعتی است که خداوند به زبان پیامبران برای بشر وضع نموده تا به جوار قرب خداوند واصل‌شوند و در مجموع برای احکام و دستورات شرعی استعمال می‌شود و به خداوند نیز نمی‌توان انتسابش داد، یعنی ملّة الله گفته نمی‌شود، چنان‌که به افراد امّت نیز نمی‌توان نسبت داد. این معنی اصل ملّت است، سپس محدودهٔ استعمال آن وسعت یافته و در امم باطله نیز به کار رفته است: «والملّة في الاصل: ما شرع الله لعباده على السّنة الانبياء ليتوصّلوا به إلى جوار الله ويستعمل في جملة الشّرائع دون آحادها ولا يكاد توجد مضافة إلى الله ولاَ إلى آحاد أمّة النّبي صلّى الله عليه وآله. بل يقال ملّة محمّد صلّى الله عليه وآله، ثمّ انّها اتسعت فاستعملت فى الملل الباطلة... والْمِلَّةُ:الدين» (طريحي نجفي، ۱۳۶۲: ۴۷۴/۵).

فرق دین، ملّت و مذهب:

در برخی موارد ملّت و مذهب برابر با دین به کار می‌رود. در قرآن از ملّت ابراهیم به حنیف تعبیر و دین حنیف و دین فطرت خوانده شده است. برخی فَرقِ این سه را در انتسابشان برشمرده‌اند، چنان‌که دین را منسوب به خدا، ملّت را منسوب به رسول و مذهب را منسوب به مجتهد دانسته‌اند: «قيل: الفَرقُ بين الدّين، والملّة، والمذهب: أن الدّين منسوب إلى اللّه تعالى، والملّة منسوبة إلى الرسول، والمذهب منسوب إلى المجتهد» (جرجانی، ۱۴۰۳هـ -۱۹۸۳م: ۱۰۶). صاحب کتاب تفسیر «کشف الاسرار و عدّة الابرار» فرق دین و ملّت را به گونهٔ دیگری بیان می‌کند: «ملّت و دین دو نام اند که راه پرستیدن اللّه و شریعت پاک باین هر دو نام باز خوانند و فرق آنست که ملّت بر آن افتد که از حق جلّ جلاله به بنده پیوندد، چون فرستادن کتاب و رسالت، و بنده را بر طاعت خواندن و فرمودن، و دین بر آن افتد که از بنده بحق شود چون کتاب پذیرفتن و پیغام نیوشیدن، و خدای را عزّ و جلّ پرستیدن و فرمان بردن» (میبدی،۱۳۸۲ :۳۳۸/۱).

نحله:

نِحلة،مذهبی است که کسی بر خود ببندد و به خود نسبت کند و نیز دینی که از جانب خدای تعالی نیامده باشد (دهخدا، ذیل واژهٔ نحلة). نحل جمع نحله، به معنی ادعاء است: «النِّحْلَةُ:الدَّعْوَى» (ابن منظور، ۱۴۱۴ه: ج۶۵۰/۱۱).

مذهب:

مذهب به یکی از تیره‌ها و شعب دینی واحد، چه تیره‌های اعتقادی و کلامی همانند اسماعیلیه و معتزله در اسلام، یا طرق سیر و سلوك متصوّفه همانند نقشبندیّه، یا روش‌های عملی نسبت به احکام گفته

می شود، مانند: شافعیّه و حنفیّه در فقه (مشکور، ۱۳۶۸، مقدّمه:۶-۵).

مذهب در اصطلاح علم کلام اسلامی، طریقه‌ای خاص در فهم مسائل اعتقادی، و در اصطلاح فقهی روش خاص در استنباط احکام کلّی فرعی از ظاهر کتاب و سنّت است. اگر کلمه مذهب از ریشه «ذَهَب» به معني رفتن گرفته‌شده باشد، اسم مکان است به معناي محلّ رفتن و اگر از ذهب به معني «در مسأله‌اي گرايش به نظريه‌اي پيداكردن» گرفته شده باشد، مصدر ميمي است، به معناي عقيده، اعتقاد، آيين (معلوف، ۱۳۷۳: ۲۵۱) و در بحث مربوط به اين كتاب، مذهب به اعتقاد، عقيده و روش خاص مسائل نظري و معنوي اطلاق مي‌شود.

فرقه:

فِرقه عبارت از گروهی کوچک و انشعاب یافته از مردم و یا جمعیّت بزرگترست. در قرآن کریم، افتراق امّت واحده، بر اثر اَعمال تفرقه انگیز نکوهش شده است: وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (آیهٔ ۹۳، سورهٔ ۲۱: الأنبياء) و نیز: فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (آیهٔ ۵۳، سورهٔ ۲۳: المؤمنون). در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که به زودی امّت اسلام، هم‌چون یهود و نصارا فرقه فرقه خواهد شد. این حدیث به نام «حدیث افتراق» شهرت یافته و در سخن ادبای متکلّم به کار رفته‌است: «از جمله فرقه‌های مسلمانان برحق، آن گروه‌اند که همه فرقه‌های دیگر مرور را مخالفند و آن فرقه نیز مر همه فرقه‌ها را مخالف است و گواهی دهد بر درستی این قول خبر رسول علیه‌السّلام که گفت: سَيَفرق أُمَّتی بعدی ثلثة و سبعون، فرقةٌ واحدٌ منها ناجيةٌ و سایرها فی النّار، گفت: پرا گنده شود امّت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه، یک فرقه ناجی و رستگار باشد و باقی همه در آتش بسوزند و این خبر همی‌دلیل کند که هفتاد و دو فرقه مر آن یک فرقه را مخالفند و مر یک‌دیگر را موافقند تا این یک فرقه بدآن عالم رسد و از همگنان جدا آید، بدانچه او رَسته باشد و دیگران همه آویخته، و هیچ فَرقی نیست اندر هفتاد و دو فرقه مسلمانان که مر ورا کافر خوانند مگر این یک گروه شیعت که می‌گویند که امام از ذرّیّت رسول صلّی الله علیه و آله زنده است و امامت اندر فرزندان اوست» (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۲۲). وی فرقهٔ مذهبی شیعهٔ اسماعیلی را بر حقّ و رستگار می‌شمارد: «از هفتاد و سه فرقه، یک فرقه مسلمان است که مي‌گويند كه امام از فرزندان رسول بايد از بنيان علي ابن ابوطالب و فاطمهٔ زهرا عليهماالسّلام و زنده» و «چون هفتاد و دو فرقه مر اين يك فرقه را مخالف‌اندّ دانيم كه حق ميان اهل شيعت است» (همان: ۱۴-۱۳).

شاعر قرن هفتم هنگام یادکرد عصر پیامبر به عدم افتراق امّت اشاره می‌کند:

در زمان صحابه و یاران — آن بزرگان و آن نکوکاران
نام شیخ و سماع و خرقه نبود — دین به هفتاد و چند فرقه نبود

(اوحدی، ۱۳۴۰: ۶۴۸)

از نگاه حافظ شیرازی، دلیل افتراق، نادیدن حقیقت و نایکسانی ادراک آن است:

جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بنه　　چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۰۶)

مفسّر پیرو اهل حدیث، حدیث افتراق را در چند روایت مختلف نقل می‌کند و معتقد است تقسیم به هفتاد و سه فرقه معروف‌تر از تقسیم به هفتاد و دو فرقه است: «و رُوی عن النّبی (ص) انّه قال: تفترق هذه الامّة علی ثلاث و سبعین فرقة کلّها فی النّار الّا واحدة. قیل و ما تلک الواحدة؟ قال: ما نحن علیه الیوم انا و اصحابی. این خبر بچند روایت مختلف آورده‌اند: احدی و سبعین، و اثنتین و سبعین، و ثلاث و سبعین. روایت سعد هفتاد و یک فرقت است، و مَا روی عن النّبی قال: انّ بنی اسرائیل افترقوا احدی و سبعین ملّة، و لیسَ یذهب اللیالی و الأیّام حتی تفترق امّتی علی مثل ذلک. و روایت ابو امامة و انس بن مالک هفتاد و دو فرقت است، و ذلک فی قوله (ص): انّ امّتی ستفترق علی اثنتین و سبعین فرقة، کلّها فی النّار الّا واحدة و هی الجماعة. و روایت ابو هریره هفتاد و سه فرقت است، هو قوله علیه السّلام تفرّقت الیهود علی احدی او اثنتین و سبعین فرقة، و تفرّقت النّصاری علی احدی او اثنتین و سبعین فرقة، و تفترق امّتی علی ثلاث و سبعین فرقة. و روی انّه علیه السّلام قال انّ اهل الکتابین افترقوا فی دینهم علی اثنتین و سبعین ملّة، و انّ هذه الامّة ستفترق علی ثلاث و سبعین ملة. و بر علی علیه السّلام موقوف است که گفت: لتفترقنّ هذه الامّة علی ثلاث و سبعین فرقة، کلّها فی النّار الّا واحدة. یقول الله تعالی: وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ. و ازین اختلاف روایات، هفتاد و سه فرقت معروف‌تر است و بصحّت و قامت اصول نزدیکتر، که بزرگان دین و ائمه سلف تفسیر این هفتاد و سه کرده‌اند، و بچهار اصل از اصول بدعت باز آورده‌اند، و هر یکی بهشتده تقسیم کرده، فرقه‌ای ناجیه از آن بیرون کرده، فقالوا: اصول البدع الخوارج، و الرّوافض، و القدریّة، و المرجئة، کلّ واحدة افترقت علی ثمانیة عشر فرقة، فذلک اثنتان و سبعون فرقة. و اهل الجماعة الفرقة النّاجیه» (میبدی، ۱۳۸۲: ۲/۲-۲۳۱).

مطالعهٔ فرازها و فرودهای تاریخ اسلام پس از وفات پیامبر (ص) حاکی از تفاوت غیر قابل انکار در مراتب مختلف درك و فهم و نوع نگرش افراد نسبت به معارف و مفاهیم دین است. پس از رحلت حضرت رسول (ص) اختلاف اساسی میان امّت، دربارهٔ موضوع جانشیني و امامت پدیدار شد. منشأ و خاستگاه این اختلاف، نه صرفاً به دنبال سطح و مرتبهٔ متفاوت ادراك مسلمانان، بلکه پیرو عوامل دیگری نیز صورت پذیرفت که به برخی از آن‌ها به صورت اجمال اشاره می شود (برای مطالعهٔ بیشتر ر.ک: صابری، ۱۳۹۸: ۱/ ۳۳-۲۳).

علل و عوامل پیدایش تفرّقات و تفرّعات در اسلام:

علل و عوامل پیدایش فرقه‌ها را می‌توان به دو عامل کلّي «درون‌دیني» و «برون‌دیني» نسبت داد. عوامل درون‌دیني که اسباب اختلاف میان مذاهب و فرقه‌ها بوده است، عبارت‌اند از: اختلاف برداشت و